



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ



عليه السلام  
**علي**

و آزمایشن های الهی

استاد سید اسدالله مسعودی غلوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# علی علیه السلام و آزمایش های الهی

نویسنده:

سیداسدالله مسعودی علوی

ناشر چاپی:

موسسه در راه حق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	علی علیه السلام و آزمایش های الهی
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۰	شناسنامه
۱۲	فهرست
۱۳	سخن ناشر
۱۷	مقدمه
۲۳	امتحانات زمان حیات پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم)
۲۳	امتحان مرتبه اول (پیشتر بودن در پذیرش اسلام)
۲۴	امتحان مرتبه دوم (جای پیغمبر خوابیدن)
۲۶	امتحان مرتبه سوم (در جنگ بدر)
۲۷	امتحان مرتبه چهارم (در جنگ احد)
۲۸	امتحان مرتبه پنجم (در جنگ احزاب)
۳۱	امتحان مرتبه ششم (در جنگ خیبر)
۳۲	امتحان مرتبه هفتم (رسالت رساندن سوره توبه)
۳۵	امتحانات بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه و آله)
۳۵	اشاره
۳۵	اولین امتحان (صبر در مصیبت عظمای رحلت حضرت رسول)
۳۷	دومین امتحان (در برابر جریان سقیفه)
۴۵	چهارمین امتحان (دوران ریاست عمر و شورای شش نفره)
۵۱	پنجمین امتحان (جنگ جمل)
۵۳	ششمین امتحان (جریان حکمین)
۶۱	هفتمین امتحان (جنگ با خوارج)



مشخصات کتاب

سرشناسه: مسعودی علوی، سیداسدالله، ۱۳۱۶ -

عنوان و نام پدیدآور: علی علیه السلام و آزمایش های الهی [کتاب] / مولف سیداسدالله مسعودی.

مشخصات نشر: قم: موسسه در راه حق، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۵۹ ص.؛ ۹/۵ × ۱۹/۵ س م.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۴۲۵-۶۲-۷۲-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- امتحان الهی

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- فضایل

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- اثبات خلافت

موضوع: امتحان الهی

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۹ / الف ۸۲ م ۴۷ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۸۹۸۷۰

ص: ۱

اشاره

علی علیه السلام و آزمایش های الهی

ص: ۲



بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۴۲۵-۷۲-۹

شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۸۹۸۷۰

عنوان و نام پدیدآور: علی علیه السلام و آزمایش های الهی / مؤلف سیداسدالله مسعودی.

مشخصات نشر: قم، موسسه در راه حق، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۵۹ ص.؛ ۵/۹ \* ۵/۱۹ س م.

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - امتحان الهی

موضوع: علی بن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. - فضایل

موضوع: علی ب. ن ابی طالب (علیه السلام)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت

موضوع: امتحان الهی

رده بندی دیویی: ۹۵۱۵/۲۹۷

رده بندی کنگره: BP۳۸/۰۹ / الف ۸۲ م ۱۳۹۴ ۴۷

سرشناسه: مسعودی علوی، سیداسدالله، ۱۳۱۶ -

علی (علیه السلام) و آزمایش های الهی

مؤلف: سید اسدالله مسعودی

ناشر: انتشارات در راه حق

شمارگان: جلد

نوبت چاپ:

چاپ: سلمان فارسی

نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)

کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰

تلفن: ۳۷۸۳۳۹۷۲ (۰۲۵)

[www.dr eh.com](http://www.dr eh.com)

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

ص: ۴

امتحانات زمان حیات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ۱۵

امتحان مرتبه اول (پیشتر بودن در پذیرش اسلام) ۱۵

امتحان مرتبه دوم (جای پیغمبر خوانیدن) ۱۶

امتحان مرتبه سوم (در جنگ بدر) ۱۸

امتحان مرتبه چهارم (در جنگ احد) ۱۹

امتحان مرتبه پنجم (در جنگ احزاب) ۲۱

امتحان مرتبه ششم (در جنگ خیبر) ۲۳

امتحان مرتبه هفتم (رسالت رساندن سوره توبه) ۲۴

امتحانات بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۲۷

اولین امتحان (صبر در مصیبت عظمای رحلت حضرت رسول) ۲۸

دومین امتحان (در برابر جریان سقیفه) ۳۰

سومین امتحان (زمان ریاست ابی بکر) ۳۴

چهارمین امتحان (دوران ریاست عمر و شورای شش نفره) ۳۸

پنجمین امتحان (جنگ جمل) ۴۳

ششمین امتحان (جریان حکمین) ۵۸

هفتمین امتحان (جنگ با خوارج) ۶۶

دههٔ چهل، دهه ای بود که گروهی می کوشیدند از مذهب علیه مذهب استفاده کنند و این مطلب تازه ای نبود. آنان با القای افکار مسموم و التقاطی، ذهن جامعه به خصوص نسل جوان را آشفته می ساختند و در انحراف آنان از مسیر فطری و الهی تلاش می کردند.

در چنین دهه ای، یعنی سال ۱۳۴۳ جمعی از علماء و دانشمندان حوزهٔ علمیهٔ قم، مؤسسه در راه حق را تأسیس کردند. انگیزهٔ آنان، هدایت جامعه به ویژه نسل جوان و تحصیل کرده به صراط مستقیم بود. اینان با وجود موانع بسیاری که رژیم طاغوت بر سر راهشان می گذاشت با توکل به خدا و عنایات الهی به رسالت خطیر خویش همت گماشتند. و از خطرهای نهراسیدند.

اولین گام، مقابله با مزدوران و جیره خواران استعمار و دشمنان اسلام بوده که می خواستند

مذهب را، موجودی جامد و بی روح معرفی کنند. از این رو دورهٔ اوّل و دوم «نشریات رایگان» مؤسسه، مختصّ انحراف های دین مسیحیت بود.

در پی آن، یک دورهٔ تاریخ اسلام با رعایت ایجاز منتشر شده و توانست نسلی را که داشت در منجلاب فساد غرقه می شد، مخاطب قرار دهد. نوجوانان و جوانان وقتی دیدند روزنه ای به سوی حق به رویشان باز شده، جوانه های امید در قلبشان به بار نشست و با عطش وصف ناپذیر، مطالب اخلاقی و هشدار دهندهٔ نشریات را چون آبی گوارا نوشیدند و روح تشنه شان را سیراب ساختند.

شیاطین برای اجرای سیاست نابودی ایمان و پاکی، در گذشته های نه چندان دور «مارکسیسم» را علم کردند. مکتبی با ظاهری پرزرق و برق و فریبا. این مکتب در پرتو اصطلاحات پر آب و تاب و دفاع از کارگران و بر پایهٔ بافته های فلسفهٔ مادی، بسیاری از جوانان را در گرداب خویش هلاک ساخت و دل و ایمان آنان را ربود.

ص: ۷

مؤسسه، در مبارزه وسیع با این مکتب انحرافی بر آن شد تا نشریاتی را در دو سطح ساده و تخصصی منتشر سازد تا هم حقایق را بازگوید و هم پرده از چهره فریبنده مارکسیسم برافکند.

از طرفی دیگر، اشتیاق مردم به فراگیری اصول دینشان و تقاضاهای مکرر آنان در این مورد، باعث شد تا مؤسسه، اصول عقاید را باروشی نو و علمی عرضه دارد. به طور کلی انتشار نشریات رایگان مؤسسه در راه حق، تحوّل شگرف را در جامعه پدید آورد و زمینه را برای بیداری نسل جوان فراهم ساخت و بسیاری را از دام مکر مکاتب انحرافی رهاند و بیدار کرد.

افزون بر این فعالیت ها، نشریات عمیق و کلیدی آن، به زبان های زنده دنیا ترجمه شد و در آن سوی مرزها تشنگان را از زلال معارف اسلامی سیراب ساخت.

واحد آموزش این مؤسسه، برای تربیت دانش پژوهان علوم اسلامی گام های بلندی برداشته و نخبگانی را پرورش داده است، علاوه بر آن، با

پاسخگویی به سؤالات، خدمات شایانی را ارائه داده و می دهد از این رو به توجه با سابقه درخشان مؤسسه در راه حق لازم بود برای گسترش معارف اسلامی کتابهای ارزشمند تألیف و منتشر شود که چنین مهمی را مؤسسه در طی سال های طولانی به انجام رسانده و می رساند.

در راه حق، علاوه بر نشر و توزیع آثار خود، کتب مناسب ناشران معتبر را به دست شیفتگان اسلام ناب محمدی (صلی الله و علیه و اله و سلم) به دورترین نقاط می رساند.

در پایان باید از همه کسانی که در این راه والا و هدف بزرگ ما را یاری داده و هزینه سنگین مؤسسه را از ابتدای تأسیس به دوش کشیده اند، سپاسگزاری نماییم و توفیق و سعادت همه خادمان قرآن و ائمه عصمت و طهارت (علیهم السلام) را از خدای مَنَّان بطلبیم.

وَ مَا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيْبُ

موسسه در راه حق

ص: ۹



او دلی پر درد و سینه ای پر آه داشت و گاهی که لبریز می شد یا با چاه درد دل می کرد و یا اگر با دیگران سخن می گفت و از راز مظلومیت خویش پرده برمی داشت آن را در نقطه ای ناتمام می گذاشت که همه مخاطبین تشنه شنیدن بودند و او با جمله ششقه هدرت ثم قرت به آنان فهماند این مقدار درد دل کردن هم با میل و رغبت نبوده است.

او همسر زهرای مظلومه است که درد دل‌های خود را با هیچ کس - حتی با شوهر - نگفت.

سوز دل علی (علیه السلام) و همسر گرامیش برای آن بود که «نا اهلان» بندگان خدا را به بیراهه کشاندند و از مسیر هدایتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام ترسیم کرده بود منحرف کردند و آن گرامی را در شرایطی قرار دادند که چاره جز صبر نداشت. صبری دشوار که جز امام و معصوم تاب تحمّل آن را ندارد.

نوشته ای که پیش روی شما دارید نمونه ای است از درد دل‌های مولای پرهیزگاران که در پاسخ پرسش‌های رئیس یهودیان بیان فرموده‌اند.

متن عربی آن را مرحوم مجلسی در بحارالانوار، ج ۳۸ و مرحوم شیخ صدوق در خصال آورده‌اند.

این کتاب، در سالی که به نام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نامگذاری شده است به فرزند گرامیش مهدی فاطمه (علیها السلام) اهداء می‌شود.

سید اسدالله مسعودی علوی

مؤسسه در راه حق

ص: ۱۱

پس از جنگ نهروان و سرکوب خوارج، علی(علیه السلام) به کوفه برگشت.

روزی آن حضرت در جمع یاران خویش نشسته بود که بزرگ یهودیان به خدمت آن حضرت رسید و از ایشان پرسشهایی کرد، و حضرت به آنها پاسخ داد که در این کتاب می خوانیم:

عالم یهودی: یا امیرالمؤمنین، می خواهم از تو درباره چیزهایی سؤال کنم که جز پیغمبر(صلی الله علیه و آله) یا وصی پیغمبر(صلی الله علیه و آله) کسی آنها را نمی داند.

علی(علیه السلام): آنچه می خواهی پرس.

عالم یهودی: ما در کتابهایمان چنین خوانده ایم: وقتی خدا پیامبری را به پیامبری مبعوث می کند، به او دستور می دهد که از خانواده خود شخصی را برگزیند تا پس از او امر امت را در دست گیرد و با او عهد می بندد و توصیه می کند

ص: ۱۲

که آن را دنبال کند و در امت به آن عهد عمل کند، و نیز خواننده ایم: خدا جانشینان پیامبران را در حیات پیامبران و بعد از وفات آنان امتحان می کند و می آزماید. به من بگو: اوصیاء پیامبران در حیات و پس از وفات آنان چند بار آزمایش و امتحان می شوند؟ و اگر خدا امتحان آنان را پسندید کارشان به کجا می انجامد؟

علی (علیه السلام): تو را به خدائی که جز او خدائی نیست و برای بنی اسرائیل دریا را شکافت و تورات را بر موسی نازل فرمود، قسم می دهم، اگر به سؤالهایت به درستی پاسخ دادم تصدیق می کنی؟

عالم یهودی: آری، تصدیق می کنم.

علی (علیه السلام): خداوند اوصیاء را در زندگی پیامبران هفت مرتبه امتحان می کند، تا فرمانبرداری آنان را بیازماید و چنانچه آزمایش و امتحان آنان را پسندید، به پیامبران فرمان می دهد آنان را در زندگی به عنوان «اولیاء» و بعد از وفات به عنوان «اوصیاء» برگزینند و اطاعت از اوصیاء بر گردن

امت بار می شود، همانگونه که لازم بود از پیامبران اطاعت کنند. بعد از وفات انبیاء نیز هفت بار امتحان می شوند، تا صبرشان آزمایش شود؛ هرگاه نتیجه آزمایش مثبت بود و مورد رضایت خدا قرار گرفت، آنان را به سعادت کامل می رساند تا به انبیاء ملحق شوند.

عالم یهودی: صحیح است یا امیرالمؤمنین! بفمائید شما در حیات پیامبر(صلی الله علیه وآله) چند بار و بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) چند بار آزمایش شدید و آخر کارتان به کجا می انجامد؟

علی(علیه السلام) دست او را گرفت و فرمود: بامن بیاتا تورا آگاه سازم.

گروهی از یاران علی(علیه السلام) برخاستند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! به ما نیز خبر بده تا همانند این شخص آگاه شویم.

علی(علیه السلام): می ترسم دل‌های شما یارای تحمل آنرا نداشته باشد.

یاران امام گفتند: چطور یا امیرالمؤمنین؟

علی (علیه السلام): برای چیزهایی که از بسیاری از شما مشاهده کرده ام.

مالک اشتر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین ما را نیز باخبر گردان. به خدا قسم می دانیم که روی زمین وصی پیغمبری جز تو نیست و می دانیم خداوند بعد از پیغمبر ما پیغمبر را مبعوث نخواهد کرد و فرمان تو با فرمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در گردن ما به هم پیوسته است.

علی (علیه السلام) نشست و به عالم یهودی رو کرد و فرمود:

ای یهودی! خدا مرا در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) در هفت جا امتحان کرد و مرا بحمدالله - بی هیچ خودستائی - در همه هفت موضع مطیع خود یافت.

عالم یهودی: در کجا و کجا؟ یا امیرالمؤمنین.

ص: ۱۵

## امتحانات زمان حیات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

### امتحان مرتبه اول (پیشتر بودن در پذیرش اسلام)

علی (علیه السلام): نخست اینکه خدا وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به نبوت برگزید و مسئولیت رسالت را بر دوش او گذاشت، من از نظر سن، جوان ترین فرد خانواده مان بودم در خانه به او خدمت می کردم و در انجام کارهای او می کوشیدم.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) صغیر و کبیر دودمان عبدالمطلب را به اسلام و اظهار شهادتین دعوت کرد. آنان از پذیرفتن، سرباز زدند و منکر شدند، آن حضرت را رها کردند و از وی بریدند، با او از سر مخالفت و دشمنی و بغض برآمدند، همچون دیگران دعوت او را سنگین به حساب آوردند و معتقد بودند دلهایشان تاب تحمل و... توان درک آن را ندارد. من به تنهایی دعوت او را پذیرفتم و مشتاقانه با اطمینان خاطر مطیع او شدم و هیچ

شک و تردیدی در قلبم راه نیافت. سه سال بدین منوال گذشت و جز من و خدیجه بنت خویلد، کسی دیگر نبود که شهادت بگوید و نماز بخواند.

سپس به اصحاب خود رو کرد و پرسید: آیا چنین نبود؟

همه گفتند: آری چنین است یا امیرالمؤمنین.

### امتحان مرتبه دوم (جای پیغمبر خوابیدن)

ای یهودی! قریش دائماً در موضوع کشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله) با خدعه و نیرنگ نقشه می کشیدند، تا اینکه در دارالندوه (۱) گرد هم آمدند، در حالیکه ابلیس ملعون هم به صورت اعور ثقیف (۲) حاضر بود، بعد از تبادل آراء، همگی چنین رأی دادند، که از هر تیره ای از قریش مردی انتخاب شود، هر کدام

ص: ۱۷

- 
- ۱- (۱) نَدُوهُ یعنی گرد هم آمدن برای مشورت، دارالندوه یعنی خانه ای که برای مشورت در آنجا جمع می شوند و در اینجا مراد از آن مکانی است در مکه که قریش برای مشورت در آن جا جمع شده اند.
  - ۲- (۲) مراد از اعور ثقیف، مغیره بن شعبه ثقفی است.



شمشیر خود برگیرد، شبانگاه که پیغمبر(صلی الله علیه وآله) در خواب است همگی بر سر او بریزند و هماهنگ شمشیرهای خود را بر او فرود آورند و او را بکشند؛ در این صورت خون او هدر می شود و قریش از کشندگان پیغمبر(صلی الله علیه وآله) که افراد خودشان هستند دفاع می کنند و آنان را تحویل اولیاء دم نخواهند داد.

جبرئیل(علیه السلام) فرود آمد و پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را از نقشه شوم قریش آگاه ساخت، شب و ساعت حادثه را به او گوشزد کرد و او را وادار کرد که از مکه بیرون رود و به غار ثور پناه برد. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مرا از قضیه آگاه کرد و به من امر فرمود: در جای او بخوابم و او را با جان خود حفظ کنم. من فوراً فرمان او را اطاعت کردم و از اینکه جانم فدای او شود و به جای او من کشته شوم مسرور گشتم. او از مکه خارج شد و من در بستر او خوابیدم. افراد قریش که اطمینان داشتند پیغمبر(صلی الله علیه وآله) را می کشند به منزل او هجوم آوردند و با من مواجه شدند. با

شمشیرم به دفاع از خود پرداختم و آنان را از خود دور کردم، که خدا و مردم این جریان را می دانند.

سپس به اصحاب و یاران خود رو کرد و فرمود: آیا این چنین نبود؟

همگی گفتند: آری چنین است یا امیرالمؤمنین.

### امتحان مرتبه سوم (در جنگ بدر)

ای یهودی! در بدر (۱)، دو فرزند ربیعہ و پسر عتبہ (۲) که از قهرمانان قریش بودند به میدان مبارزه تاختند و مبارزه می طلبیدند، هیچ کس جرأت نکرد با آنان مصاف دهد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا و دو همزم مرا (یعنی حمزه عموی او و عبیدہ پسر عمویش را) مأمور این کار کرد و من از یاران دیگر جوان تر و در جنگ کمتر شرکت کرده بودم. من، (با حمزه و عبیدہ) به مصافشان رفتیم، به

ص: ۱۹

---

۱- (۱) جنگ بدر در سال دوم هجرت و در حوالی چاههای بدر واقع شد. تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر و تعداد مشرکین ۹۵۰ نفر بودند و به فتح و پیروزی لشکر اسلام انجامید.

۲- (۲) مراد، شیبہ و عتبہ دو پسر ربیعہ و ولید پسر عتبہ است.

یاری خدا شبیه و ولید را کشتم، علاوه بر بزرگان دیگری از قریش، که یا آنان را کشتم و یا اسیرشان کردم. کشته های من از کشته های یاران دیگرم بیشتر بود. در آن جنگ پسر عمویم عبیده شهید شد، رحمت خدا بر او باد.

سپس به اصحاب رو کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟

گفتند: آری چنین است یا امیرالمؤمنین.

### امتحان مرتبه چهارم (در جنگ احد)

ای یهودی! اهل مکه نیرو جمع کردند و به خونخواهی مشرکین که در بدر کشته شده بودند حرکت کردند و عازم مدینه شدند تا انتقام بگیرند. جبرئیل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را از این قضیه آگاه ساخت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در احد (۱) اردو زد تا از حمله آنان

ص: ۲۰

---

۱- (۱) اُحُد در یک فرسخی مدینه واقع شده و جنگ احد در سال سوم هجری در آنجا واقع شد و در این جنگ به لشکر اسلام شکست وارد آمد و حمزه عموی بزرگوار حضرت رسول به شهادت رسید.

جلوگیری کند. مشرکین با ما روپرو شدند و بر ما به یک حمله یورش آوردند، عده ای از مسلمین به شهادت رسیدند. من با پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ماندم در حالیکه عده ای از مهاجران و انصار به منازلشان برگشتند و گفتند: پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و اصحابش کشته شدند.

سرانجام خدا ضربه ای بر مشرکین وارد ساخت و در دفاع از اسلام و پیغمبر، هفتاد و چند زخم بر بدن من وارد شد (و جای برخی از آنها را به حضار نشان داد)، خداوند انشاء الله اجر مرا خواهد داد.

سپس به اصحاب رو کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟

گفتند: آری چنین است یا امیر المؤمنین.

### **امتحان مرتبه پنجم (در جنگ احزاب)**

ای یهودی! قریش با قبایل دیگر عرب پیمان بستند تا پیغمبر (صلی الله علیه وآله) و دودمان عبدالمطلب را نکشند، از پای ننشینند. بدین منظور با عده و عده

خود بسیج شدند و آمدند تا به نواحی مدینه رسیدند و لشکر خود را آماده کردند و اطمینان داشتند به هدف خود می‌رسند. (قبل از رسیدن آنان) جبرئیل فرود آمد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را از نقشه شوم قریش آگاه کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مسلمانان دستور داد دور مدینه خندق بکنند و خود با مهاجرین و انصار در مدینه سنگر گرفتند و آماده دفاع شدند. لشکر قریش به پشت خندق رسیدند و ما را محاصره کردند. آنها خود را قوی و ما را ضعیف می‌پنداشتند، می‌گریه‌اند و شمشیرهای براق خود را نمایش می‌دادند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنان را به خدا دعوت می‌کرد و به خویشی و قرابت با خود سوگندشان می‌داد ولی آنان نمی‌پذیرفتند و بر سرکشی خود می‌افزودند. یگانه سوار آنان، همان یکه سوار عرب، عمرو بن عبدود بود که همچون شتر مست نعره می‌زد، رجز می‌خواند و مبارز می‌طلبید، گاهی شمشیر و گاهی نیزه خود را به رخ می‌کشید. هیچکس قدم پیش نمی‌گذاشت و به مبارزه با او از

خود تمایل نشان نمی داد، نه تعصبی بود که وادارشان سازد و نه بصیرت و بینش که تشجیعشان کند. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) برای مبارزه با عمرو، مرا برگزید، با دست خود عمامه بر سرم بست و شمشیر خودش - همین ذوالفقار - را به من داد.

به قصد مصاف با عمرو از مدینه بیرون شدم، زنان مدینه به گریه افتادند، می ترسیدند به دست او کشته شوم. خدای بزرگ، او را که در عرب نظیر نداشت به دست من به هلاکت رساند و این علامت که در سر دارم اثر ضربتی است که او بر من وارد کرد. کار قریش به خواست خداوند و به سبب کشته شدن عمرو و به سبب بدبختیهای دیگری که گریبانگیرشان شد به شکست انجامید.

سپس به اصحاب رو کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟

گفتند: آری چنین است یا امیرالمؤمنین.

ص: ۲۳

ای یهودی! آنگاه که ما با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به «خیبر» موطن یاران تو وارد شدیم، سواران مسلح یهود و غیر یهود، همچون کوه با ما روبرو شدند، دژی محکم و نیرویی افزون از نیروهای ما داشتند، مبارز می طلبیدند، هرکس از ما با آنان مصاف می داد، کشته می شد. چشم های یاران من سرخ شد و هرکس به فکر خود بود و یاران من به یکدیگر می نگریستند و همگی به من می گفتند: پیاخیز، ای ابوالحسن! رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مرا به نبرد با آنان بسیج کرد و من به فرمان پیغمبر بر آنان حمله کردم، هرکس که برای مبارزه با من روبرو شد به هلاکت رساندم و هیچ سواری نبود که در برابرم بایستد و جان سالم بدر برد، همچون شیر شکاری بر آنان یورش می آوردم و آنان را به داخل قلعه شان کشاندم. در را از روی خود بستند. درب قلعه را از جا کردم و به تنهایی وارد قلعه شان شدم، هر مرد جنگجویی را دیدم کشتم و هر زنی را

دیدم اسیر کردم، تا اینکه بتنهائی و بدون همدست قلعه را گشودم.

سپس به اصحاب رو کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟

گفتند: آری چنین است یا امیرالمؤمنین.

### **امتحان مرتبه هفتم (رسالت رساندن سوره توبه)**

ای یهودی! آنگاه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مصمم شد مکه را فتح کند، می خواست همچون گذشته که قریش را به سوی خدا دعوت می کرد برای آخرین بار حجت را بر آنان تمام کند و آنان را به سوی حق دعوت کند. بدین منظور نامه ای نگاشت و در آن نامه مکیان را از عذاب خدا ترساند و به عفو و بخشش خود و آمرزش از طرف خدا امیدوارشان کرد و در آخر نامه سوره براءت را نوشت. قاصدی لایق لازم بود تا نامه را با خود ببرد و بر اهل مکه قرائت کند. به هریک از صحابه پیشنهاد بردن آن نامه را نمود، تساهل و

ص: ۲۵



سنگینی از خود بروز دادند و چون چنین دید، یکی از آنان را فراخواند، نامه را بدو داد و او را مأمور این کار کرد. جبرائیل (علیه السلام) نازل شد و گفت: ای محمد این رسالت را یا خودت باید انجام دهی یا مردی از اهل بیت خودت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرا طلبید و با نامه به سوی مکه روانه ام ساخت. اهل مکه بگونه ای بامن کینه داشتند که اگر قدرت می یافتند، مرا پاره پاره می کردند و هر پاره ام را بر کوهی می گذاشتند هر چند به قیمت جان خودشان و فرزندانشان تمام می شد. من این رسالت را انجام دادم؛ پیام کتبی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به آنان رساندم و سوره براءت را برایشان خواندم. همگی با تهدید و کینه با من برخورد کردند و عداوت و دشمنی که در سینه داشتند اظهار کردند ولی من مسئولیت را انجام دادم.

سپس به اصحاب رو کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟

گفتند: آری چنین است یا امیرالمؤمنین.

ص: ۲۶

علی (علیه السلام) فرمود: ای یهودی! اینها مواردی بود که پروردگار من مرا در حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) امتحان کرد و به لطف خداوند، کاملاً اطاعت کردم و از امتحانها سرفراز بیرون آمدم. هیچکس دیگر، امتیازات اینچنینی ندارد. اگر خدا از خودستائی نهی نکرده بود برای مردم می گفتم و خود را به آنها می ستودم.

یاران صمیمی امام گفتند: صحیح است ای امیرالمؤمنین. خداوند فضیلت قرابت با رسول خدا را به تو عنایت فرمود، سعادت برادری با پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به تو داد و تو نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچون هارون نسبت به موسایی و خدا تو را در این مواردی که برای ما فرمودی، فضیلت داد، هم اینها و هم دیگر فضایلی را که بیان نفرمودی، همه این فضایل را برایت ذخیره کرد و هیچکس از مسلمین چنین امتیازی را ندارد؛ آنان که در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) با تو بودند و آنان که بعداً آمدند، همگی بر این فضایل گواهند.

اکنون مواردی را که بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) امتحان شده ای برای ما بگو. ما اگر چه خود می دانیم و می توانیم بیان کنیم ولی می خواهیم از زبان خودت بشنویم، همان گونه که مطالب فوق را از خودت شنیدیم.

## امتحانات بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله)

### اشاره

علی (علیه السلام) فرمود:

ای یهودی! خدا مرا بعد از وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نیز در هفت جا امتحان کرد و در همه جا به لطف و نعمتش مرا صابر و شکیبایافت و این را نه بعنوان خودستائی می گویم.

### اولین امتحان (صبر در مصیبت عظمای رحلت حضرت رسول)

گذشته از مسلمانان که بطور عموم مایهٔ انس من بودند (وهر مسلمانی باید با همکیشان خود انس بگیرد) همدم خاصی جز رسول خدا نداشتم که بدو انس گیرم و یا بر او تکیه کنم و یا

ص: ۲۸

نزد او آرامش یابم و یا بدو تقرب جویم. او مرا در کودکی تربیت کرد و در بزرگی پناهم داد؛ او مرا از رنج یتیمی وارهانند و سرپرستی ام را برعهده گرفت؛ پیش از اینکه از او چیزی طلب کنم، نیازم را برآورده کرد و اهل و عیال مرا عیال خود حساب می کرد و مهمتر اینکه آن حضرت درجات عالی معنوی را به من اختصاص داد که آن معنویات مرا به منزلتی عالی از حقیقت، نزد خدای بزرگ هدایت کرد.

این وابستگی همه جانبه من به مقام نبوت سبب شد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) مصیبتی بر من نازل شود که گمان نکنم کوهها تاب تحمل آنرا داشته باشند و می دیدم برخی مثل اهل بیت خودم جوری متأثر شدند که اصلاً نمی توانستند جلوی بی تابی خود را بگیرند و یارای تحمل سنگینی مصیبت را نداشتند، جزع و فزع، صبر را از کفشان ربوده، و از خود بیخود شده بودند و سایر مردم - غیر از خاندان عبدالمطلب نیز یا تسلی دهنده بودند و اهل بیت ما را امر به صبر می کردند و یا از

شدت گریه آنان گریان می شدند و جزع می کردند و این من بودم که با همه سنگینی بار مصیبت، خودم را به شکیبائی واداشتم. به جای بی تابی و جزع و فزع به آنچه پیامبرم فرمان داده بود، مشغول شدم. کارهای لازم را مثل تغسیل، تکفین، نماز و دفن را بخوبی انجام دادم. کتاب خدا و وصایای پیامبر(صلی الله علیه و آله) را جمع آوری کردم و اشک چشمم، ناله و آه، سوز و داغ و بزرگی مصیبت، هیچکدام مرا از انجام وظیفه ام باز نداشت، حق خدا و پیامبر(صلی الله علیه و آله) را که برعهده ام بود ادا کردم و آنچه مرا بدان فرمان داده بود رساندم و در این راه برای رضای خدا صبر کردم.

سپس به اصحاب رو کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟

گفتند: آری چنین است یا امیرالمؤمنین.

### **دومین امتحان (در برابر جریان سقیفه)**

ای یهودی! رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در زمان حیات خویش مرا بر همه امتش امیر کرد؛ از حضار

ص: ۳۰

بیعت گرفت که به فرمان من گوش فرادهند و اطاعت کنند و دستورداد حاضرین در آن مجلس (حکم ولایت و امارت مرا) به غائبین برسانند(۱). من بودم که در حضور پیامبر(صلی الله علیه و آله) فرمان او را به مردم می رساندم و در غیاب آن حضرت بر حاضرین امیر بودم(۲). نافرمانی احدی چه در حیات پیامبر(صلی الله علیه و آله) و چه بعد از او به ذهنم خطور نمی کرد. سپس رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در حال مرضی که به رحلتش انجامید لشکری به سرکردگی اسامه بن زید آماده ساخت و به مسلمانان فرمان بسیج عمومی داد و از طوایف عرب، اوس و خزرج و سایرین، کسانی را که پیامبر(صلی الله علیه و آله) می ترسید بیعت را بشکنند و کسانی که با دیده بغض به من می نگرستند، چون در جنگها بستگان آنان

ص: ۳۱

- 
- ۱- (۱) اشاره به واقعه غدیر است.
  - ۲- (۲) اشاره به وقایعی مثل جنگ تبوک است که پیغمبر(صلی الله علیه و آله) علی را در مدینه خلیفه خود فرمود تا در غیاب آن حضرت به امور رسیدگی کند و فرمود(علیه السلام) «انت منی بمنزله هارون من موسی».

را کشته بودم، و نیز از مهاجرین و انصار و منافقین، هر که احتمال خطر داشت، همه را دستورداد در آن لشکر شرکت کنند تا دل‌های کسانی که در محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می مانند نسبت به من یک رنگ و خالص باشد و کسی چیزی نگوید که مرا بد آید و در امر خلافت و ولایت و قبول سرپرستی مردم مانعی سرراهم نباشد و آخرین سخن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) این بود که لشکر اسامه را تجهیز کنید و هیچکس از آنان که مأمور شرکت در بسیج هستند تخلف نرزد و راجع به این موضوع بسیار تأکید و پافشاری فرمود.

پس از آنکه روح بلند حضرت به سوی حق پرواز کرد دیدم عده ای از افراد که مأمور بودند از لشکر اسامه تخلف نرزدند، اردوگاه را رها کردند، فرمان پیامبر را که مؤکداً بر آنان الزام کرده بود نادیده گرفتند و از فرمان فرمانده لشکر سرپیچی کردند، بر اسبان خویش سوار شدند و تاختند و آمدند تا بیعتی را که خدا و پیغمبر بر گردنشان نهاده بودند از گردن باز کنند و چنین کردند، پیمان

خدا و پیامبر را نقض کردند؛ شخصاً برای خودشان پیمانی ساختند، خود فریاد می زدند و خود رأی می دادند بدون اینکه با فرزندان عبدالمطلب گفتگوئی کنند و آنان را در رأی دادن شریک سازند بدون اینکه از من بخواهند بیعتم را از گردنشان بردارم (۱). اینان چنین کردند. در حالی که من به تجهیز پیامبر مشغول بودم و نمی توانستم به کار دیگری پردازم، چون این کار مهمتر بود و می بایست اول انجام بگیرد.

ای یهودی! این (حرکت خودسرانه این گروه) دلخراشترین جراحتی بود که بر قلب من وارد شد، علاوه بر مصیبت بزرگ و داغ سوزانی که از

ص: ۳۳

---

۱- (۱) البتّه بیعت با امام هیچگاه از عهده امت برداشته نمی شود ولی این عبارت، شدت مظلومیت مولا- را می رساند که برگزارکنندگان سقیفه حتی تعارف هم نکردند لااقل بگویند: یا علی ما با تو بیعت کرده ایم طبق این مصالح که ما در نظر داریم شما بیعت را از دوش ما بردار تا با دیگری بیعت کنیم. اگرچه این پیشنهاد هم دخالت رعیت در امر امام و فرمان الهی است و خود محکوم است. عبارت متن این است: «من غیر... او استقاله لما فی اعناقهم».



رحلت پیغمبر در دل داشتم؛ شخصیت بزرگی که هیچکس جز خدا و لطف او جایگزین او نمی شد. بر این مصیبت هم مثل مصیبت رحلت پیامبر صبر کردم با اینکه این دو مصیبت عظمی خیلی به هم نزدیک بودند و چه باشتاب به هم پیوند خوردند.

سپس به اصحاب رو کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟

گفتند: آری چنین است یا امیرالمؤمنین.

سومین امتحان (زمان ریاست ابی بکر)

ای یهودی! کسی که بعد از پیامبر جای او را گرفت وقتی مرا می دید معذرت می خواست و مسئولیت آنچه را مرتکب شده بود و عهد و بیعت مرا شکسته و حق مرا گرفته بود همه را بر دوش دیگران می افکند و خود را تبرئه می کرد و از من می خواست او را حلال کنم؛ با خود می گفتم دوراننش تمام می شود و بی سروصدا حق به من بر می گردد، بی آنکه در گرفتن آن در اسلام نوپا

ص: ۳۴

نزاع و حادثه ای ایجاد کنم، زیرا مظنونم بود اگر به گرفتن حَقِّم اقدام کنم بعضی می پذیرند و بعضی نمی پذیرند و کار از بگو مگو به عمل می انجامد. جماعتی را که به خیرخواهی می شناسم می آمدند و آمادگی خود را در نصرت من ابراز می کردند تا به بیعت با من عمل کنند ولی می گفتم باید کمی صبر کنم تا بدون نزاع و خونریزی به حقم برسم. مردم پس از پیغمبر در شک و تردید افتاده بودند، عده ای نیز که اهلیت نداشتند به خلافت چشم دوختند و هر گروه و دسته ای می گفتند باید برای ما امیری از خودمان باشد و چون وفات اولی نزدیک شد، خلافت را به دومی داد و او نیز مثل اولی بود و هر دو حق الهی مرا گرفتند. این بار نیز اصحاب پیغمبر گرد من آمدند و همان گفتار قبلی را تکرار کردند که آماده کمک و نصرت من هستند و من نیز همان جواب را که قبلاً گفته بودم، تکرار کردم و برای رضای خدا صبر کردم و می ترسیدم اجتماعی را که پیامبر با زحمت و تحمل سختیها و اسباب گوناگون، گاهی با نرمی و

گاهی با تندی، گاهی با بذل و بخشش و گاهی با شمشیر گرد آورده بود و با هم الفت گرفته بودند از هم پاشیده شود. او (پیامبر(صلی الله علیه و آله)) در این راه بقدری مایه می گذاشت که حتی راضی می شد مردم در شرایط خوب زندگی بسر برند در حالیکه ما خاندان پیغمبر خانه هایمان در و سقف و پنجره نداشت و با چیزهایی همچون شاخه و برگ خرما آنها را می پوشانیدیم و گاهی یک لباس را برای نماز دست به دست می دادیم و چه بسا از غنیمت، به ما چیزی می رسید و ما در همان شرایط استثنایی بودیم و نیاز فراوان داشتیم ولی پیامبر آنان را که وضع مالی بهتری داشتند بر ما مقدم می داشت؛ به ما نمی داد و به آنان می داد تا دل آنان را به اجتماع اسلامی جذب کند. پس از پیامبر، من از دیگران اولی بودم که برای اتحاد و الفت مسلمانان دل بسوزانم و آنان را به جهتی نکشانم که راه برگشت نباشد و حال آنانکه هنوز به هدف نرسیده بودند. اگر من مردم را به سوی خود دعوت می کردم یک دسته اطاعت

می کردند و می جنگیدند و کشته می شدند و دسته ای هم نمی پذیرفتند و به بدبختی دچار می شدند. چون به خوبی می دانستند که من نسبت به پیغمبر همچون هارون نسبت به موسی هستم و در نتیجه به همان بلائی دچار می شدند که مخالفین هارون دچار شدند. دیدم اگر با سوز دل جام غصه ها را بنوشم و صبر کنم تا خدا گشایشی حاصل کند یا به آنچه خواهد حکم کند، برای من محفوظتر و برای اجتماع مناسبتر است؛ آن هم اجتماعی که ویژگیهایش را بیان کردم (و کان امر الله مقدوراً).

ای یهودی! اگر مراعات این حالات را نمی کردم و حق خود را مطالبه می کردم از دیگران اولی بودم یاران بهتر و عشیره پایدارتری داشتم، حجتم قویتر و فضایل و مناقبم بیش از دیگران بود، سابقه بهتر و قرابت بیش تری داشتم، علاوه بر این طبق وصیت پیغمبر مستحق این بودم و بیعتم بر گردن همه واقع شده بود.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در حالی قبض روح شد که ولایت و سرپرستی امت در دست او و در خانه او بود نه در خانه آنان که به دست گرفتند. البته اهلبیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) که آیه تطهیر در شأنشان نازل شده بود از دیگران به این امر سزاوارتر و شایسته تر بودند.

سپس به اصحاب رو کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟

گفتند: آری چنین است یا امیرالمؤمنین.

### **چهارمین امتحان (دوران ریاست عمر و شورای شش نفره)**

ای یهودی! دومی که جای اولی را گرفت در کارها با من مشورت و به دستورم عمل می کرد، در مشکلات با من گفتگو می کرد و رأی مرا می گرفت؛ هیچکس جز من نبود که بتواند مشکلات وارده را حل کند و کسی جز من نبود که

ص: ۳۸

امید آن باشد بعد از او صاحب الامر(۱) باشد و چون مرگش فرارسید، راجع به این امر و خلافت، کاری نکرده بود و ظاهر امر جوری بود که من با آن منزلتی که داشتم بدون سختی و با آرامش حقم را بگیرم و به آنچه می خواستم (پذیرفتن مسئولیت سنگین هدایت امت و بسط عدالت الهی و اسلامی) برسم.

او نیز در آخر ساعات عمرش شش نفر(۲) را تعیین کرد که یکی از آنان من بودم (مرا در ردیف آنان قرار داد) و از وراثت و قرابت و نسبت من با رسول خدا(صلی الله علیه و آله) هیچ نامی به میان نیامد در صورتیکه هیچکدام از آنان سابقه و آثار را نداشتند.

ص: ۳۹

---

۱- (۱) مرحوم مجلسی می فرماید: امثال این گفتارها طبق ظاهر امر است؛ صرفنظر از آنچه آن حضرت می دانست که این فرصت طلبان مسلط می شوند. خلاصه کلام حضرت این است که حق مطلب این بود که کسی در آن شک نکند(چون همه شواهد موجود بود).

۲- (۲) مراد از شش نفر طلحه، زبیر، سعد بن وقاص، عبدالرحمن بن عوف، عثمان و علی(علیه السلام) است.

او شورا را تعیین و پسرش را بر همه ما حاکم کرد و او را فرمان داد چنانچه رأی ما راجع به خلافت به نتیجه نرسد و شورا بی اثر شود گردن تمام شش نفر را بزند و همین صبر مرا کافی است، چه صبری!

چند روز با اعضای شورا مناظره کردم، سوابق و خدمات خود را به آنان گفتم، علل ذی حق بودنم را که خودشان می دانستند برایشان روشن کردم و بیعتی را که از قبل بر گردن داشتند و سفارشات پیغمبر را یادآورشان نمودم اما جاه طلبی و تمایل به اینکه اختیار امر و نهی را در دست بگیرند و توجه آنان به دنیا و ادارشان کرد چیزی را که حق آنان نبود بگیرند.

و چون با یکی از آنان جداگانه گفتگو کردم و او را از عاقبت کار برحذر داشتم، او برای معرفی من پیش شرطی تعیین می کرد و از من خواست که پس از خود خلافت را به او بسپارم! اما چون از جانب من جز حجت و دلیل روشن و عمل به قرآن و وصیت پیغمبر چیزی دیگر ندیدند و دیدند

من هر کس را آن دهم که خدا به او داده و هر چه او منع کرده، منع می‌کنم، او نیز به طمع اینکه از خلافت (و خلیفه) بهره‌مند شود خلافت را از من سلب کرد و بر دوش ابن عفان (عثمان) انداخت مردی (اشرافی) که خود را از حاضرین بالاتر می‌دید تا چه رسد آنان که شأن پائین‌تر داشتند و او به مفاخر (آنان که فضلت و تقوا بوده) و صفات برجسته‌ای که خدا پیغمبرش و اهل بیت او را بدانها گرامی داشته بود، عنایت نداشت. اینان، هنوز روزشان به شب نرسیده بود که پشیمان شدند و از مسیری که انتخاب کرده بودند برگشتند، هر کدام مسئولیت خطا را بر دیگری حواله می‌داد و خود و یاران خود را ملامت می‌کرد. طولی نکشید که از ابن عفان تبری جستند و او نزد اصحاب خود و اصحاب پیامبر می‌رفت و درخواست استعفا می‌کرد.

ای یهودی! این قضیه از جریان سابق دشوارتر بود و نمی‌شد صبر کرد. از این جریان صدمه‌ای به من وارد شد که نمی‌توان توصیف کرد و در عین



حال چاره ای جز صبر نداشتیم؛ دیگر افراد گروه شش نفره از آنچه پیش آمد پشیمان گشتند و از من می خواستند که ابن عفان را خلع کنم و حقم را بگیرم و حاضر بودند تا پای جان بیعت کنند. به خدا قسم همان ملاحظاتی که در خلافت اولی و دومی مانع شد حقم را بستانم در این مورد هم مانع شد و صبر کردم؛ دیدم حفظ و نگاهداری طایفه باقی مانده از امت اسلام زینده تر و دلنشین تر از فناء آن است. برایم معلوم بود که اگر آنان را به مرگ بخوانم حاضرند و شخص خودم نیز همه می دانند که مرگ را همچون نوشیدن آب سرد در هوای گرم می دانم. من و عمویم حمزه و پسر عمویم عبیده و برادرم جعفر، با خدا بر شهادت عهد و پیمان بسته ایم. آنان پیش از من به شهادت رسیدند و رفتند و من مانده ام تا اراده خدا چه باشد. خدا درباره ما این آیه را نازل فرمود: (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا).

آنان که رفتند، حمزه و جعفر و عبیده هستند. به خدا قسم، منم کسی که در انتظار شهادت به سر می برم.

آنچه باعث شد راجع به عثمان ساکت بمانم و حقم را مطالبه نکنم، این بود که اخلاق او را می شناختم و آزمایشش کرده بودم و می دانستم که او ابداً واگذار خلافت نیست تا اینکه همه را به خلع خویش و قتل خود وادار کند و من نیز کناره گیر شدم و صبر کردم تا همین جریان اتفاق افتاد و من هیچ نگفتم و به لاونعم، تکلم نمودم (۱). سپس مردم به سوی من رو آوردند و خدا می دانم مایل نبودم، چون آگاه بودم که چه اموالی را عثمان ضبط کرده و به ناحق به افرادی داده است و در مرتع ها خوش چریده اند. آنان می دانستند که نزد من این خبرها نیست و از سوی دیگر دست برداشتن آنان از عادت (خوشگذرانی و مفت خوری) سخت و دشوار است و (بالاخره)

ص: ۴۳

---

۱- (۱) اشاره است به شورش مردم علیه عثمان و کشته شدن او به دست مسلمانان.

چون این چیزها را پیش من نیافتند عذرهایی به هم یافتند (و از من فرمان نبردند).

سپس به اصحاب رو کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟

گفتند: آری چنین است یا امیرالمؤمنین.

### پنجمین امتحان (جنگ جمل)

ای یهودی! پس از عثمان همانهایی که با من بیعت کردند و اطاعت از من را پذیرفتند، چون دلخواه خود را، که همان مادیات بود، پیش من نیافتند، آن زن (۱) را که من صاحب اختیارش بودم، بر من شوراندند، او را بر شتر نشانده و سرگردان بیابانهایش نمودند. سگهای حوآب (۲) به روی او عوعو کردند و در همه حال علائم پشیمانی بر

ص: ۴۴

---

۱- (۱) مراد، عایشه همسر پیغمبر است که طلحه و زبیر و دیگران او را تحریک کردند و فریبش دادند و جنگ جمل را بوجود آوردند.

۲- (۲) حوآب محلی است، وقتی عایشه و همراهانش به آنجا رسیدند سگهای آنجا بر روی آنان عوعو کردند و چون پیامبر اسلام این واقعه را خبر داده بود عایشه به اشتباه خود پی برد و پشیمان شد ولی با دسیسه های طلحه و زبیر مطلب وارونه شد. عده ای را آماده کردند که گواهی بدهند آنجا حوآب نیست!

ایشان ظاهر می شد. اینان گروهی را به جنگ با من بسیج کردند که دوبار با من بیعت کرده بودند؛ اولین بار در زمان حیات پیغمبر بود. او به مسیر خود ادامه داد تا به شهری رسید که مردمانش کم عقل و سست رأی و... بودند. (۱)

آنان را وادار کرد کورکورانه شمشیر بزنند و نفهمانه تیراندازی کنند. من در برخورد با آنان بین دو امر متحیر شدم که به هیچکدام دل خوش نداشتم، اگر از جنگ با آنان خودداری می کردم آنان منصرف نمی شدند و مقصود مرا درک نمی کردند و اگر می ایستادم به نتیجه ای می رسیدم که دلم نمی خواست. نخست اتمام حجت کردم؛ از آن زن خواستم به خانه اش برگردد، از مردم خواستم بیعت را نشکنند، از طرف خود هر امتیازی ممکن بود به آنها دادم، با برخی از آنان

ص: ۴۵

---

۱- (۱) مراد بندر بصره است که عایشه و همراهان او به آنجا وارد شدند و اهل آن شهر را به جنگ با حضرت علی تحریک کردند.

مناظره (۱) کردم، او را تذکر دادم و او متذکر شد و به مردم هم تذکرها می دادم ولی اثر نکرد و بر گمراهی و جهل و لجبازی خود افزودند. هرچه می خواستند - و ممکن بود - به آنان دادم حتی چیزهایی بدون درخواست آنان به آنها پیشنهاد کردم. وقتی هیچ عذری را نپذیرفتند به جنگ دست زدم و آنچه خدا می خواست واقع شد. سپس به اصحاب روکرد و فرمود: آیا چنین نبود؟

گفتند: آری چنین است یا امیرالمؤمنین.

### ششمین امتحان (جریان حکمین)

علی (علیه السلام) فرمود: ای یهودی! ششمین امتحان من مسأله حکمین است که بر من تحمیل نمودند و مسأله جنگ با معاویه پسر هند جگرخوار است؛ او و پدرش ابوسفیان در فتح مکه از جانب پیغمبر مورد عفو قرار گرفتند و از انتقام آن حضرت آزاد شدند، از ابتدای بعثت پیامبر تا فتح

ص: ۴۶

---

۱- (۱) مراد گفتگوی آن حضرت با زبیر است.

مکه دشمن خدا و رسول خدا و مؤمنین بود، در همان روز و سه جای دیگر او و پدرش با من بیعت کردند و دیروز بود(۱) که پدرش مرا امیرالمؤمنین خواند و مرا علیه خلفاء سابق تحریض می کرد و هر مناسبتی پیش می آمد بیعت با من را تجدید می کرد. شکفتا که وقتی دید خدا حق را به من برگرداند و خود را در حکومت ناکام یافت، عمروعاص را به خود متمایل نمود و او را تطمیع کرد و به مصر روانه ساخت تا حاکم آنجا باشد. بر او جایز نبود که از بیت المال بیش از حقش بگیرد، و بر حاکم حرام است درهمی بیش از حقش بدو بدهد. او (معاویه) در شهرها ستم می کرد و با ظلم و تجاوز گام می نهاد. هر که با او بیعت می کرد خشنودش می ساخت و هر که با او مخالفت می کرد با وی دشمن می شد. سپس بیعت را شکست و به غارت شهرها پرداخت. ظلمش

ص: ۴۷

---

۱- (۱) مراد ابتدای خلافت ابی بکر است که ابوسفیان به علی (علیه السلام) پیشنهاد داد به کمک او قیام کند و هدفش ایجاد فتنه بود.

شرق و غرب و یمین و شمال را گرفت. گزارشات به من می رسید. اعور ثقیف (۱) پیش من آمد و پیشنهاد کرد صلاح است آن شهرهایی که در دست معاویه است در دستش بماند و با او مدارا شود. پیشنهاد و رأی او از نظر دنیایی خوب بود البته اگر پیش خدا راهی می یافتم و برای خود عذری می دیدم. (این پیشنهاد را می پذیرفتم) این رأی را به مشورت گذاشتم. کسانی را که اطمینان داشتم خیرخواهی می کنند و جانب خدا و مؤمنین را می گیرند رأیشان مثل رأی من بود<sup>۲</sup> مرا از اینکه ولایتی به پسر هند جگرخوار بدهم باز داشتند و صلاح نمی دیدند دست او در امور مسلمین باز شود و خدا نکند که من گمراهان را جزو ایادی خود قرار دهم. دوبار قاصد پیش او فرستادم. نتیجه ای نگرفتم، وقتی دیدم به شرارت و هتک حرمت الهی می افزایش و لجاجت می ورزد با اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) (بدریون) و آنانکه مورد

ص: ۴۸

---

۱- (۱) مراد مغیره بن شعبه است.

رضایت و خشنودی خدا بودند مشورت کردم، همگی رأیشان این بود که با وی بجنگم و آنچه در دست اوست از او بستانم؛ با اصحاب خود بسوی او حرکت کردم. هر جا رسیدم نامه و قاصدی به سوی او روانه کردم. او را دعوت کردم از کار خود دست بردارد و بما پیوندد. او در پاسخ بر من تحکم می کرد و شروطی را که خدا و رسولش راضی نبودند بر من تحمیل می کرد و در بعضی از آنها به من پیشنهاد می کرد که گروهی از صحابهٔ پیامبر (صلی الله علیه و آله) را که از نیکان بودند همچون عمار که مثلش پیدا نمی شد (و در بین خوبان انگشت شمار بود) بدو تحویل دهم تا به خونخواهی عثمان آنها را بکشد. بخدا قسم بر عثمان نشوریدند و او را نکشتند مگر معاویه و خاندان معاویه که مردم را



به این کار وادار کردند(۱)؛ خاندانی که در قرآن از آن به شجره ملعونه یاد شده است(۲).

من به شرایط پیشنهادی او پاسخ مثبت ندادم او هم با روح طغیان و سرکش با من برخورد کرد؛ گروهی از مردم نادان را علیه من شوراند و حقیقت را بر آنان مشتبه ساخت تا او را پیروی کنند. او آنقدر از مال دنیا به آنان داد تمایلشان را جلب کرد. من با آنان به اتمام حجت پرداختم، خدا را حکم قرار دادم و آنان را به حکم الهی دعوت کردم؛ اما جز لجاجت چیزی بر آنان نیفزود. ناگزیر شدم راه جنگ با آنان و تحصیل پیروزی الهی را بپویم؛ پرچم رسول الله که با آن همیشه که بر کفار پیروز می شد در دست ما بود، و معاویه نیز با برافراشتن پرچم پدرش ابی سفیان که همیشه با شکست توأم بود با من

ص: ۵۰

---

۱- (۱) عثمان در زمان حکومتش نزدیکان خود را از بیت المال مسلمین بهره مند ساخت و چپاولگریهای آنان و بی عدالتیهای که پدید آمد موجب شورش مردم بر عثمان شد و در نهایت کشته شد.

۲- (۲) سوره اسراء، آیه ۶۰.

روبرو شدند(۱). سرانجام (معاویه) شکست خورد و چاره ای جز فرار نداشت، سوار بر اسب خود شد و پرچم را برگرداند (وعقب نشینی کرد). نمی دانست چه حيله ای بیندیشد؛ اینجا بود که با عمروعاص مشورت کرد و او پیشنهاد کرد که قرآن‌ها را بر سر نیزه بزنند و ما را به آنچه در قرآن است دعوت کنند. (عمروعاص به معاویه) گفت: علی و یارانش همانگونه که در نخست تو را به قرآن دعوت کردند در آخر هم این خواسته را می پذیرند. معاویه پیشنهاد عمروعاص را پذیرفت و چنین کرد؛ زیرا می دید راهی جز فرار یا کشته شدن ندارد. با وجود اینکه من و یارانم خیلی کوشیده بودیم و در جنگ عزیزانی را از دست داده بودیم (و صلاح بر این بود که تا شکست کامل بکنیم و ریشه فتنه را از بُن بکنیم) معذکک افراد من به پیشنهاد دشمن متمایل شدند و می پنداشتند که پسر هندجگرخوار کسی است که به وعده وفا

ص: ۵۱

---

۱- (۱) پرچم حق همیشه بر پرچم باطل پیروز است چون حق بر باطل پیروز است.

کند. (متأسفانه) به ندای او گوش دادند و دعوت او را اجابت کردند. به آنان گفتم این کار، مکر معاویه و عمروعاص است و اینان به بی وفائی و پیمان شکنی نزدیکترند تا به وفا. گفتارم را قبول نکردند، فرمانم را اطاعت نمودند و جز اجابت معاویه را نپذیرفتند چه من بخواهم یا نخواهم، مایل باشم یا نباشم؛ حتی بعضی به بعضی دیگر می گفتند اگر او (علی) حاضر نمی شود قبول کند، به عثمان ملحقش سازید و یا او را به پسر هند بسپارید. خدا می داند که خیلی کوشیدم و از بیان هیچ دلیلی فروگذار نکردم به امید آنکه شاید مرا بگذارند که به رأی خودم عمل نمایم ولی آنان قبول نکردند. پیشنهاد کردم به اندازه دوشیدن شتری صبر کنند، جز این شیخ (مالک اشتر) و گروهی از اهل بیت من کسی نپذیرفت. بخدا قسم اگر نبود اینکه بر این دو عزیز - حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) - می ترسیدم مبادا کشته شوند و نسل پیغمبر قطع شود و اگر نه این بود که این دو جوان (عبدالله جعفر و محمد حنفیه) کشته می شدند از

رأی خود باز نمی ایستادم (۱). به هر حال صبر کردم و تقدیر هم چنین بود. وقتی اسلحه را زمین گذاشتم و آتش بس اعلام شد از حُکم قرآن که خود به آن دعوت می کردند دست برداشتند و در امور، دخالت کردند و خود را حُکم در دین قرار دادند و من کسی نبودم که حکم خدا را در اختیار این و آن قرار دهم زیرا تحکیم آنان بدون شک خطا بود اما وقتی جز این راه را می دیدند (و بر حکمیت اصرار ورزیدند) من خواستم لااقل کسی را حکم قرار دهم که از خاندان خودم باشد و به رأی او و خیرخواهی او و علاقمندیش به دین اطمینان داشته باشم. هر که را معرفی کردم پسرهند مخالفت کرد و به هر سخن حقی دعوتش کردم سرباززد و این نبود مگر به جهت اینکه یاران من در حکمیت هم رأی او شدند و بر من

ص: ۵۳

---

۱- (۱) شاید مقصود حضرت از این کلام این است که با این شرایط پیش آمده اگر به جنگ ادامه می دادم سیر عادی جنگ این بود که همه ما کشته می شدیم و هیچ نتیجه ای گرفته نمی شد علاوه بر اینکه عزیزان گرانقدری مثل افرادی که نامبرده شد کشته می شدند.

تحمیل کردند و من هم گفتم خودشان می دانند هر کاری خواستند بکنند. مردی را انتخاب کردند(۱) که عمروعاص او را گول زد؛ خدعه ای که شرق و غرب عالم فهمیدند و فریب خورده هم پشیمان شد.

سپس به اصحاب رو کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟

گفتند: آری چنین است یا امیرالمؤمنین.

### هفتمین امتحان (جنگ با خوارج)

علی (علیه السلام) فرمود: ای یهودی! هفتمین بار که امتحان شدم این بود که پیامبر با من عهدی داشت که باید با قومی(۲) بجنگم که روزها روزه می گیرند و شبها به عبادت ایستاده و قرآن تلاوت می کنند ولی با همه عبادتهاشان در اثر مخالفت با من همانگونه که تیر از کمان می جهد آنان نیز از دین

ص: ۵۴

---

۱- (۱) مراد ابوموسی اشعری است که مردی ساده لوح و نادان بود.

۲- (۲) مراد، خوارج است.

خارج می شوند. در بین آنان کسی است که او را «ذوالثُدیه(۱)» گویند و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به من فرموده بود من با کشته شدن آنان به سعادت می رسم.

(جریان آن چنین است) آنگاه که کار به مسأله حکمین رسید (جریانی که علی رغم مخالفت من، اصحاب بر من تحمیل کردند) بعضی، بعضی دیگر را ملامت می کردند که چرا به حکمیت تن دادند. برای رهائی از سرزنش راهی نیافتند جز اینکه بگویند: «نباید امیر ما از ما که خطا کردیم پیروی می کرد و باید به رأی خود قضاوت می کرد و مخالفین رأی خود را می کشت پس با اطاعت کردن از ما خطا کرده و بر ما حلال است خونش را بریزیم.»

ص: ۵۵

---

۱- (۱) تُعَدِّیه بروزن سُمیه و ذوالثُدیه لقب رئیس خوارج بود که در سینه او زائده ای بود که وقتی آنرا می کشیدند به اندازه دست او می شد وقتی رهایش می کردند، جمع می شد و شبیه پستان زنان بود و این مطلب را پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآله) به علی(علیه السلام) خبر داده بود.

گرد هم جمع شدند و بدون اندیشه و فکر، ندا سر دادند: «لا حکم الا لله». سپس سه گروه شدند، گروهی به نخيله (۱) رفتند، گروهی به حروراء رفتند، و گروهی دیگر بی اندیشه و فکر راه شرق را پیش گرفتند و از دجله عبور کردند. به هر که می رسیدند اگر از آنان پیروی می کرد زنده می ماند و الا او را می کشتند. من ابتدا به سراغ دو گروه اول و دوم رفتم و آنان را به سوی خدا دعوت کردم و لی آنها تنها از شمشیر و جنگ سخن گفتند و به جز آن رضایت ندادند. وقتی چاره نیافتم حکمشان را به خدا واگذاشتم و خدا هر دو طایفه را مغلوب کرد و آنان کشته شدند. کسانی که اگر بر امامشان یاغی نمی شدند رکنی محکم و سدی قوی بودند ولی خواست خدا چیز دیگری بود.

سپس به فرقه دیگر نامه نوشتم و قاصد روانه کردم و آنان از یاران معتد و زاهد من بودند اما آنها نیز سرباز زدند و راه دو گروه دیگر را گرفتند، به هر که می رسیدند که با آنان مخالفت می کرد او

ص: ۵۶

---

۱- (۱) محلی است در خارج کوفه.

را می کشتند. به سوی آنان حرکت کردم و آنانرا از دجله جدا کردم. سفیران و واعظانی همچون مالک اشتر، احنف بن قیس و... به سویشان فرستادم؛ وقتی دیدم نصیحت نمی شوند بر آنان حمله کردم و خدا همگی آنان که چهار هزار نفر (۱) یا بیشتر بودند نابود کرد و حتی یک نفر هم نماند که خبر ببرد. ذوالثدیه را از بین کشته ها بیرون آوردم؛ برای او پستانی بود همچون پستان زنان.

سپس به اصحاب رو کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟

ص: ۵۷

---

۱- (۱) وقتی خوارج در نهروان اردو زدند حضرت به سوی آنان حرکت کرد با ابن عباس نزد آنان رفت و با آنان اتمام حجت کرد. آنان دوازده هزار نفر بودند. هشت هزار نفر توبه کردند و چهار هزار نفر آنان به لجبازی و عناد ادامه دادند و سرانجام همه جز ۹ نفرشان کشته شدند. و از لشکر حضرت فقط ۹ نفر شهید شدند و این از اعجاز حضرت بود که جلوتر فرموده بود «نقتلهم ولا یقتل منا عشرة ولا یسلم منهم عشرة» یعنی: با آنان می جنگیم و آنان را می کشیم، از ما ده نفر کشته نمی شوند و از آنان ده نفر باقی نمی ماند. (سفینه البحار، ماده خرج).



گفتند: آری چنین است یا امیرالمؤمنین.

حضرت فرمود: هفت مورد اول و هفت مورد دوم را بیان کردم. عاقبت کارم که سعادت من است باقی مانده که نزدیک است انجام بگیرد.

در این هنگام اصحاب حضرت و آن یهودی به گریه افتادند و گفتند: آن را به ما بگو چیست؟

حضرت فرمود: ریشم به خون سرم خضاب می شود.

صدای گریه و ناله از مسجد جامع کوفه بلند شد و خانه ای نبود مگر اینکه مردم آن خانه با فزع بیرون دویدند (و با اهل مسجد هم ناله شدند) و آن یهودی به دست امیرالمؤمنین مسلمان شد و در کوفه ماند تا آنگاه که امیرالمؤمنین به شهادت رسید و ابن ملجم دستگیر شد.

رأس اليهود خدمت امام حسن (علیه السلام) آمد در حالیکه مردم گرد او بودند و ابن ملجم هم جلوی روی حضرت بود. او به امام حسن مجتبی (علیه السلام) گفت: ای ابامحمد این شخص را بکش که

خدایش بکشد. من در کتابهایی که بر موسی نازل شده است دیده ام که جرم این شخص نزد خدا از جرم قاییل (قاتل هاییل) و از جرم قدار (پی کننده ناقة صالح) بزرگتر است.

والسلام

درود و سلام همه پاکان بر تو باد ای امیرالمومنین ای اول مظلوم عالم و ای همسر و همراز زهرای بتول.

ص: ۵۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

